

بیرونی و عرفان تطبیقی

گفتگو با استاد منوچهر صدوقی سها	محمدحسن یعقوبیان	بخش دوم
--	-------------------------	----------------

محمدحسن یعقوبیان

در بخش نخست آمد **کسه ابوریحان بیرونی در هندشناسی، یونان‌شناسی؛ اسلام‌شناسی، مخصوصاً فلسفه اسلامی که در محدودهٔ مسائل صوفیانه منحصص بود و مواردی از روش تطبیقی او ذکر شد. اینک ادامه گفتگو:**

ابوریحان اولاً روی در کشف مشترکات اسلامی و فرهنگ هندی – اراقی گذاشته است: نه که خود

بنسازد، خود را تحمیل بر تاریخ نمی‌کند. در نفس‌الامر، این مشترکات هم در هند هستت و هم در اسلام و او نوانسته است آنها را به دست بیآورد و مکشوف سازد. در مقام دوم، روی تطبیق می‌آید. موضوع «بسیط‌الحقیقه» به نحوی که عرض کردم، یکی از مبایذ حکمت متعالیه شده است. امروزه زمانی که از فلسفه اسلامی سخن گفته می‌شود، بیسبطلحقیقه به دنبال آن می‌آید؛ ولی این عنوان فلسفه اسلامی که می‌گویم عنوان واحدی است، حداقل دو ماه‌بازه دارد: ۱- فلسفه اسلامی بالمعنی الاعم، و ۲- فلسفه اسلامی بالمعنی الاخص. فلسفه اسلامی به معنای اعم، همین «شفا» و «اسفار» است.

فلسفه از یونان آمد، دلیل تمدن اسلامی شد و برخلاف نظر بسیاری از مستشرقان که می‌گویند عین ترجمه آثار فیلسوفان اسلامی فلسفه یونان را دستکاری کردند و نتیجتاً فلسفه‌ها پیدا شد که «فلسفه اسلامی» گفته می‌شود که نه عین یونان است و نه عین اسلام، نظام واحد عناصری اسلامی است. اما شفا و اسفار و اولی اینها بگذارید، هیچ‌وقت نمی‌توانید بگویید که «شفا» مساوی اسلام است، کمااینکه نمی‌توانید بگویید که شفا مساوی یونان، است. یونان و اسلام در حقیقت تطبیق شده‌اند، نه در همه مسائل، بلکه نظام سومی پیدا شده است که به آن فلسفه اسلامی می‌گوییم. هم واجد عناصری یونانی و هم واجد عناصری اسلامی است. اما اسسش فلسفه اسلامی است بمعنی الاعم، یعنی فلسفه ممالک مسلمان و فلسفه فلاسفه اسلامی است.

در قبال این معنای از فلسفه و در کنار آن، نظامی منبجذ از خود اسلام به تنهایی و یک نظام فلسفی داریم که مقدماتش در کتاب «پیدایش شناخت» درج شده است. نظامی فلسفی که منبجذ از محض اسلام، یعنی قرآن و حدیث و به دریافت متفکر مسلمان است؛ یعنی چنان نیست که متون مقدس را در جلوی خود بگذاریم، آیه و حدیث را بگذاریم و بگوییم فلسفه اسلامی بالمعنی الاعم که همین شفا، حدیث، نظامی استخراج می‌کند که منحصراً بر این دو تاسست. مگر شما در فلسفه، مبادی ندارید؟ «لکل علم موضوع و مبادی». مبادی فلسفه اسلامی بالمعنی الاعم که همین شفا و اسفار است، چیست؟ ادعا می‌شود که «عقل» است. در حالی که چنین نیست که صرفاً عقلی باشد. فلسفه اسلامی معنای این است: «العلم باحوال اعیان الموجودات علی المبادی الاسلامیه»، این مبادی کشف، مشاهده، فؤاد و رؤیت است. نتیجتاً ما امروز دو نظام به عنوان فلسفه اسلامی به معنی اعم و معنی خاص داریم که البته این دومی، متأسفانه مدون نیست. به این خاطر عرض کردم در فلسفه اسلامی اعم، یکی از مبادی، همین قاعده بسیط‌الحقیقه است، اما در فلسفه خاص، مطلقاً نیست و علیه آن اکتفا می‌کنیم. فلسفه اخص که مبتنی بر ذات اسلام است، نه اسلام و یونان، کلاً ناقص بیسبطلحقیقه است. بسیط‌الحقیقه می‌گوید

حقیقتی هست که هیچ حقیقتی از دایره‌اش خارج نیست، در عین حال هیچ چیزی در او نیست. بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء است و کل حقایق در آن مندرج و مستجن است، یعنی مخفی است. تمثیل می‌کنند مانند دانه سبب. این همه درخت سبب که از اوایل بوده تا حالا، همه در دانه اولی بوده است. نتیجتاً تمام سببها تا روز قیامت در دانه اولیه مخفی است. پس نتیجتاً عالم در بسیط‌الحقیقه است، یعنی عالمی در بسیط‌الحقیقه است. فلسفه اسلامی به معنای اخص چه می‌گوید؟

حدیثی از حضرت رضا^ع در «توحید» صدوق در «عیون اخبارالرضا» هست که از ذُرِّ احادیث بین احادیث اهل‌بیت است، به نام «حدیث عمران صابی» معروف (چه ظلمی به معارف می‌کنیم در کنار دریایی از معارف نسنه‌تیم و تشبیه‌ایم) عمران صابی که متکلم بزرگی است، از حضرت می‌پرسد: «التحریر یا سیدی، اَهُوَ فِی الخَلْقِ أم الخَلْقُ فیه: سوردم» به من نمی‌فرماید که خلق در خداست یا خدا در خلق؟ در خدا یعنی همین بسیط‌الحقیقه، یعنی تمام حقایق وجودی در اوست. در «فصوص‌الحکم» هست که می‌فرماید: «جَلَّ بِعِزِّ عِزِّمَنْ، عَن ذَلِكْ لَیْسَ هُوَ فِی الخَلْقِ وَ لا الخَلْقُ فِیه تَعَالَى: نه خلق در خداست و نه خدا در خلق. به من بگو ببینم وقتی جلوی آینه می‌ایستی و عکس خود را می‌بینی، تو در آینه‌ای یا آینه در توست؟»…

تفسیر مفصلش نیاز به جلسه‌ای دیگر دارد. خواستم عرض کنم که باید در مسائل فلسفه دقیق شد. نمی‌شود دنبال مشهورات رفت. مسائل بسیاری در فلسفه، مشهور به اسلام است، ولی اسلامی نیست.

همچنین است «اتحاد عاقل و معقول» که ابوریحان در هر دو کتاب خود اشاره می‌کند. این مسأله نیز در یونان و اما آخرین موضوع، عطلی است جذاب در باب تصوف و آن اینکه در وجه اشتقاق کلمه تصوف، اختلاف بسیاری است و وجوه متعددی گفته‌اند. حتی قشربی می‌گویند در عریبت تصوف شباهتی‌ها وجود ندارد؛ اما ابوریحان قولی شاذّ می‌آورد که سبب احاطت است، او می‌گوید در یونان «سوفیا» به معنی حکیمت است و «فیلو سوفویا»، محب‌الحکمه، دوستدار حکمت است. حکمای یونانی قائل به ایسن بودند که وجود حقیقی منحصر به حق‌التعالی است. وقتی در اسلام جاعتی بر این مشرب رفتند، به اینها نیز «اهل سوفویا» گفته شد؛ یعنی اتباع فلاسفه یونان. «سوفویا یونانی معرّب شد به «صوفی» و از صوفی، کلمه «انصوف» را ساختند.

به این مطلب اشکالی می‌کنند، می‌گویند کلماتی که از یونانی تعریب شده و به عربی درآمد، حرف معادل S لاینین آنها تبدیل به «سین» شده است، نه «صاد»، هر س میسرزا ابوعبدالله زنجانی که متخصص این معانی بود، در گفتگویی با «الاب استناس ماری الکرملی» عالم زیان‌شناس عراقی و صاحب مجله «لغه الابد»، از او موارد متعددی را می‌شوند که کلمات یونانی حاوی این S، معرّب شده و به «س» تبدیل شده‌اند. نتیجه اینکه میرزا ابوالحسن معتقد شده بود صرفی و تصوف را باید با سین نویسیم (سوفی)، (تسوف). این معنا را مرحوم سعید نفیسی هم گرفته بود.

به هر حال، یک نمونه از بحث تطبیقی، در همین ساخت تصوف است که تصوف اسلامی و صوفی اسلام را منطبق بر فیلسوفیای یونانی می‌کند.

ادامه دارد

عقل با عقل دگر دو تا شود

نور افزون گشت و ره پیدا شود

منوعی، دفتر دوم: ۲۶

مشورت‌گرایی و رایزنی نشأتهٔ بارز صمد و اجتناب از استبداد به رای و حاکمی از قائل شدن احترام به آرا و اعتقادات دیگران استت و بنا براین، با تساهل و مدارا ارتباط ویژه و تنگاتنگی دارد. این مقوله در اسلام مورد توجه و توصیهٔ مؤکد قرار گرفته، تا آنجا که سوره‌های بدین نام داریم (سوره الشوری) و حداقل دو آیه‌ه از آیات قرآن کریم بدان اختصاص یافته است.
نخستین آنها، آیه ۱۵۹ از سورهٔ الاعصران است که در آن به پیامبر^ص امر شده است با امتنن رایزنی کند: «به ابرکت[رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامونت پرانگده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخوا، و شاور هم فی الامر، فاذا عزمت فتوکل علی الله، ان الله یحب المتوکلین: در کار[ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.» و دو دیگر آیه ۳۸ سوره شوری است که در آن، به امت پیامبر توصیه شده است:
در امور جاری یا یکدیگر مشورت کنند: «**وامرهم شوری بیهم**: کار آنان در میانشان، اینه صورت[مشورت است]».
در آثار مولانا نیز بزرگات بر ضرورت مشورت با صالحان و عاقلان در امور و شئون مختلف، تصریح و تأکید شده است. نظر به اهمیت این موضوع، شاهد مثال‌های مربوط به آن، ذیل عنوان‌هایی جداگانه عرضه می‌شود:

۱- فلسفه و علت وجودی مشورت
۱-۱- انضمام عقلا و تدبیرها موجب تقویت اندیشه‌ه و اتقان تصمیمات می‌شود:

مشورت ادراک و هشیاری دهد

عقلا هم عقل را یاری دهد

منوی، دفتر اول: ۱۰۵۰

عقل قوّت گیرد از عقل دگر

نیشکر کامل شود از نیشکر^۲

دفتر دوم: ۲۲۸۳

در جایی دیگر، خرزدها را به چرغ‌هایی تشبیه می‌کند که چون کنار هم قرار گیرند، بالطبع بر روشنایی می‌افزایند:

این خرزدها چون مصباح نور است

ببست مصباح از یکی روشن‌تر است

هست و هم در هند در میان

مشتمل گشته ز نور آسمان

دفتر ششم: ۲۶۴۳،۲۶۴۴

شایان توجه است که از نظر مولانا، مشورت در صورتی ثمربخش است که بین عاقلان صورت گیرد، و الا انضمام نفسها به یکدیگر، ممکن است به نتیجهٔ معکوس منجر شود و عقلهای فردی و جزوی را هم عاقل و باطل کند:

مانع بدفعلی و بدفکت شد

نفس با نفس دگر چون یار شد

عقلیل جزوی عاقل و بیکار شد

دفتر دوم: ۲۱۲۰

۳-۱- رایزنی، وقوع خطا و اشتباه را منتهی می‌کند و به حداقل می‌رساند:

مشورت در کارها واجب شود

تا بشیمانم در آخر کم بُوَد

دفتر دوم: ۲۲۷۲

ورجه عقلت هستت، با عقل دگر

یار باش و مشورت کن ای پدر!

بسا دو عقل از بسس بلاها وارمی

سپای خود بسر افج گردونها نپی

دفتر چهارم: ۱۲۶۵،۱۲۶۴

«امرهم شوری» برای این بُوَد

کز تشاورهٔ سهر و کز کمتر شود

دفتر ششم: ۲۶۴۲

۲- چگونگی انتخاب مشاور

۲-۱- ضرورت شور با صالحان و امنا

پیامبر^ص فرمود: «ما من رَجُلٍ یُشاورُ احدًا الا اُهدی الی الرُشد»:

نظرها و اندیشه‌ها

هیچ انسانی نیست که با دیگری رایزنی کند، مگر آنکه به راه

درست راهنمایی می‌شود» و فرمود: «لا تَمَّ نَمَّ استشار»؛ کسی که مشورت کرد، پشیمان نشد». البته فرمود: رایزن نیز باید امین باشد: «المُستشار موثَمَن»^۲

گفت پیغامبر: بکن ای رای‌زن!

مشورت، کالمُستشار موثَمَن

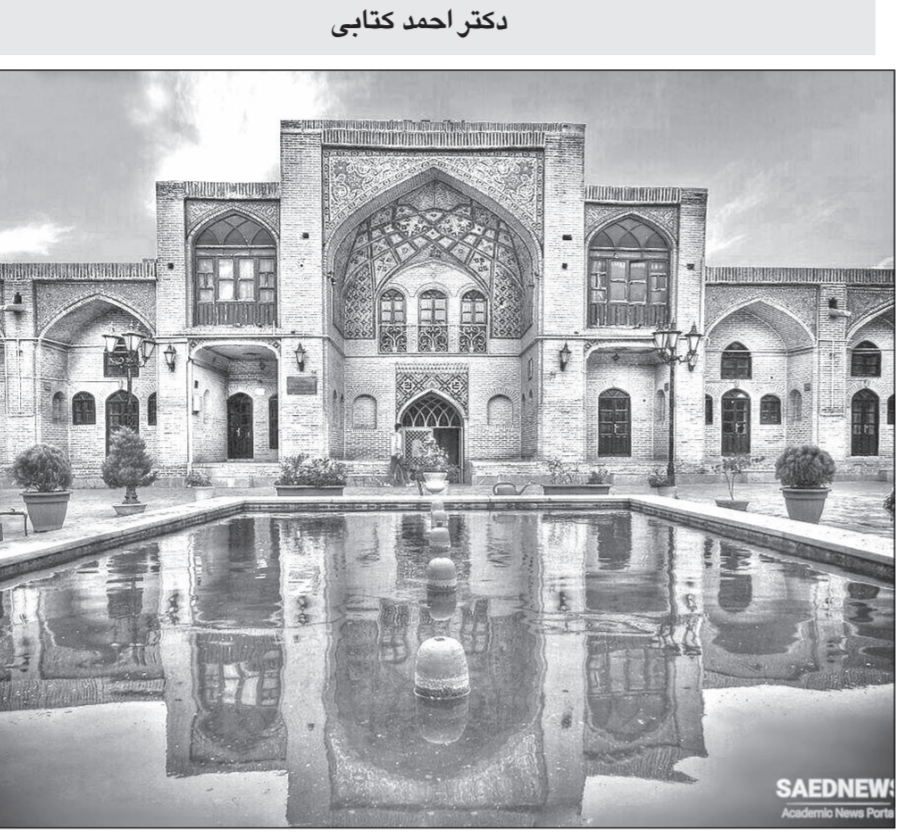
دفتر اول: ۱۰۵۱

گفت امت: «مشورت با کی کنیم؟»

انینا گفتند: «با عقل آمیم»^۳

نگاه مولانا به اهمیت مشورت

دکتر احمد کتابی



مشورت با زنده‌ای باید نکو

که تو را زنده کند آن زنده کو؟

دفتر چهارم: ۲۲۱۰

مشورت کن با گروه صالحان

بر پیغمبر، «امر شوری هُم» بدان

دفتر ششم: ۲۶۴۱

۳-۲- مشورت، حتی با دشمن عاقل، به مصلحت است: اقصهٔ آن که کسی به کسی مشورت می‌کند، گفتش: مشورت

با دیگری کن که من عدوی^۴ توام. مولانا ضمن حکایتی در مشور، رایزنی با دشمنی را که از خرد نفرمند باشد، مقرون به صواب می‌بیند. به موجب این داستان، شخصی از حضرت

علی^ع در مورد امری مصلحت‌جویی می‌کند، حضرت به استناد اینکه بین او و مشورت‌کننده دشمنی وجود دارد، این

مشورت را دور از مصلحت تلقی می‌کند. مشورت‌کننده در پاسخ می‌گوید: درست است که شما با من عدول دارید؛ ولی

دشمنی و خردمندی شما مانع از آن است که نسبت به من نظر ناصوابی ارازا فرارید:

مشورت می‌کرد شخصی با کسی

کز تسرّد^۵ و ازمد وز مجبسی^۶

گفت: ای خوش‌نام، غیر من بجز

مجاوری مشورت با او بگو

سه‌شنبه ۱۰ آبان ۱۴۰۱- ۱۶ ربيع‌الثانی ۱۴۴۴- یکم نوامبر ۲۰۲۲- سال نود و هفتم- شماره ۲۸۲۴۴

کسی که خودرایی باشد، نابود می‌شود و آن کس که با انسان‌های بزرگ مشورت کند، در عقل آنها شریک می‌شود.»

«الاستشاره عین الهدایه، و قد خاطرن من استفتی برأیه: مشورت کردن، دیده راهبانی است و کسی که به نظر خودش بسنده کند، خود را به خطر افکند است.»

«المشورۃ تجلبک لصواب غیرک: مشورت‌کردن، اندیشه‌های درست دیگران را برای تو به دست می‌آورد.»

«المُستشیر مُتَحَصِّنُ مِنَ السَّقَمِ: کسی که مشورت کند، از لغزیدن در خطاها مصون می‌ماند.»

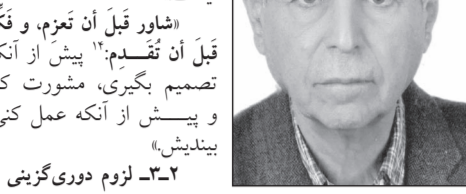
«المُستشیرُ عَلی طَرف التّحاج: مشورَت‌کننده در استنادهٔ موفقیت است.»

«لا ظَهر کالمُشاورۃ: هیچ پشتیبانی همچون مشورت‌کردن نیست.»

«شاور قَبْلَ اَنْ تَعزم، و فَکر قَبْلَ اَنْ تَقصد»: پیش از آنکه تصمیم بگیری، مشورت کن

و پیش از آنکه عمل کنی، ببیندش.»

۳-۲- ضرورت دوری گزینی از



رایزنی با سست‌اندیشان سست‌عصر

مولانا ضمن اقصهٔ آن آبگیر و صیادان و آن سه ماهی: یکی قافل و یکی نیناقل و آن دگر مغرور و ابله…» از قول

ماهی عاقل می‌گوید:

گفت: بسا اینها ندارم مشورت

که یقین سستمت کند از مقدرت^۷

مهریزاد و بسرد بر جانیشان کُند

کاهلی و جهلشان بر من زُند

مشورت را زنده‌ای بایسد نکو

که تسو را زنده کند، وان زنده کو؟

۳* از نظر مولانا، مشورت در صورتی ثمربخش است

که بین عاقلان صورت گیرد، و الا انضمام نفسها به

یکدیگر، ممکن است به نتیجهٔ معکوس منجر شود و

حتی عقلهای فردی و جزوی را هم عاقل و باطل کند.

به هر حال مشورت‌گرایی و رایزنی نشأتهٔ بارز سعهٔ صدر و اجتناب از استبداد به رای است

۳-۲- اجتناب از مشورت با نفس اماره

نفس اماره بالطبع فربکار و توجیه‌گر است؛ از این‌رو

هیچ‌گاه نباید با او به مشورت پرداخت. **اگر هم** احیاناً با وی

مشورت کردی، باید برخلاف نظر **و توصیهٔ عمل کرد:**

مشورت با نفس خود گر می‌شود

هر چه گوید، کج خلاف آن بُوَد

نفس مکار است، مکری زایدت

مشورت با نفس خویش اندر فعال

هر چه گوید، عکس آن نباشد کمال

دفتر دوم: ۲۲۸۱،۲۲۷۹

۳-۲- اجتناب از مشورت با نفس اماره

نفس اماره بالطبع فربکار و توجیه‌گر است؛ از این‌رو

هیچ‌گاه نباید با او به مشورت پرداخت. **اگر هم** احیاناً با وی

مشورت کردی، باید برخلاف نظر **و توصیهٔ عمل کرد:**

مشورت با نفس خود گر می‌شود

هر چه گوید، کج خلاف آن بُوَد

نفس مکار است، مکری زایدت

مشورت با نفس خویش اندر فعال

هر چه گوید، عکس آن نباشد کمال

دفتر دوم: ۲۲۸۱،۲۲۷۹

پی‌نوشت‌ها:

۱- مشورث معنوی، به تصحیح استاد محمدعلی موحّد، انتشارات هرمس در فرهنگستان زبان و ادب فارسی… ۲- در نسخهٔ ششمی مصحح مرحوم محمد رضمانی، این مصرع به گونه‌ای دیگر ضبط شده است: «پیشه گر کمال شود از پیشه‌گر، هر حیض «هی شکر کمال شود از شیکه»، در نسخه‌های مصحح استاد موحّد و نیکسون مناسب‌تر به نظر می‌رسد. ۳- مخفف بُوَد که، به معنای باشد که. ۴- مشورت، رایزنی/ «به جمیع البیان، ج ۹، ص ۵۱/ ۶- الامالی الطلوسی، ص ۱۳۶/ ۷- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۸۵/ ۸- پینلو، ج ۱، دشمن/ ۱۰- درود، تردید/ ۱۱- تنگنا، بی‌بست/ ۱۲- مشورت مکن/ ۱۳- کینهٔ حضرت علی^ع… ۱۴- بیسه ترتیب: فرار از راه، ۱۹۲۹؛ همان، ۹۸۶۳؛ همان، ۱۰۱۵۶؛ همان، ۶۹۳؛ نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۶۱؛ همان، حکمت ۲۱۱، ۵۴؛ حکم، ۱۵۰۹؛ همان، ۱۲۰۷؛ همان، ۱۲۱۷؛ نهج‌البلاغه، حکمت ۵۲؛ غرر الحکم، ۵۷۵۲/ ۱۵- توانایی/ ۱۶- بَست.

دکتر احمد کتابی

مشورت با زنده‌ای باید نکو

که تو را زنده کند آن زنده کو؟

دفتر چهارم: ۲۲۱۰

مشورت کن با گروه صالحان

بر پیغمبر، «امر شوری هُم» بدان

دفتر ششم: ۲۶۴۱

۳-۲- مشورت، حتی با دشمن عاقل، به مصلحت است: اقصهٔ آن که کسی به کسی مشورت می‌کند، گفتش: مشورت

با دیگری کن که من عدوی^۴ توام. مولانا ضمن حکایتی در مشور، رایزنی با دشمنی را که از خرد نفرمند باشد، مقرون به صواب می‌بیند. به موجب این داستان، شخصی از حضرت

علی^ع در مورد امری مصلحت‌جویی می‌کند، حضرت به استناد اینکه بین او و مشورت‌کننده دشمنی وجود دارد، این

مشورت را دور از مصلحت تلقی می‌کند. مشورت‌کننده در پاسخ می‌گوید: درست است که شما با من عدول دارید؛ ولی

دشمنی و خردمندی شما مانع از آن است که نسبت به من نظر ناصوابی ارازا فرارید:

مشورت می‌کرد شخصی با کسی

کز تسرّد^۵ و ازمد وز مجبسی^۶

گفت: ای خوش‌نام، غیر من بجز

مجاوری مشورت با او بگو

۳-۲- اجتناب از مشورت با نفس اماره

نفس اماره بالطبع فربکار و توجیه‌گر است؛ از این‌رو

هیچ‌گاه نباید با او به مشورت پرداخت. **اگر هم** احیاناً با وی

مشورت کردی، باید برخلاف نظر **و توصیهٔ عمل کرد:**

مشورت با نفس خود گر می‌شود

هر چه گوید، کج خلاف آن بُوَد

نفس مکار است، مکری زایدت

مشورت با نفس خویش اندر فعال

هر چه گوید، عکس آن نباشد کمال

دفتر دوم: ۲۲۸۱،۲۲۷۹

۳-۲- اجتناب از مشورت با نفس اماره

نفس اماره بالطبع فربکار و توجیه‌گر است؛ از این‌رو

هیچ‌گاه نباید با او به مشورت پرداخت. **اگر هم** احیاناً با وی

مشورت کردی، باید برخلاف نظر **و توصیهٔ عمل کرد:**

مشورت با نفس خود گر می‌شود

هر چه گوید، کج خلاف آن بُوَد

نفس مکار است، مکری زایدت

مشورت با نفس خویش اندر فعال

هر چه گوید، عکس آن نباشد کمال

دفتر دوم: ۲۲۸۱،۲۲۷۹

۳-۲- اجتناب از مشورت با نفس اماره

نفس اماره بالطبع فربکار و توجیه‌گر است؛ از این‌رو

هیچ‌گاه نباید با او به مشورت پرداخت. **اگر هم** احیاناً با وی

مشورت کردی، باید برخلاف نظر **و توصیهٔ عمل کرد:**

مشورت با نفس خود گر می‌شود

هر چه گوید، کج خلاف آن بُوَد

نفس مکار است، مکری زایدت

مشورت با نفس خویش اندر فعال

هر چه گوید، عکس آن نباشد کمال

دفتر دوم: ۲۲۸۱،۲۲۷۹

۳-۲- اجتناب از مشورت با نفس اماره

نفس اماره بالطبع فربکار و توجیه‌گر است؛ از این‌رو

هیچ‌گاه نباید با او به مشورت پرداخت. **اگر هم** احیاناً با وی

مشورت کردی، باید برخلاف نظر **و توصیهٔ عمل کرد:**

مشورت با نفس خود گر می‌شود

هر چه گوید، کج خلاف آن بُوَد

نفس مکار است، مکری زایدت

مشورت با زنده‌ای باید نکو

که تو را زنده کند آن زنده کو؟